

کارلوس روئیث ئافون

مارینا

مترجم: قاسم صنعوی

www.ketab.ir

سرشناسه: روئیت ثافون، کارلوس، ۱۹۶۴ - م. Ruiz Zafon, Carlos
عنوان و نام پدیدآور: مارینا/ کارلوس روئیت ثافون؛ ترجمه‌ی قاسم صنعوی
مشخصات نشر: تهران: نشر نیماژ، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۲۸۸-۸
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Marina
موضوع: داستان‌های اسپانیایی - قرن ۲۰ م.
موضوع: Spanish fiction -- 21th century
شناسه‌ی افزوده: صنعوی، قاسم، ۱۳۱۶ - مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۲ ۹ ۱/ PQ ۶۶۶۰ رده‌بندی دیویی: ۸۶۳/۶۴
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۶۲۳۵۷

کارلوس روئیت ثافون مارینا ترجم: قاسم صنعوی

نشر: نماه / ریا جاری: تحریریه نیماژ
صفحه‌آرا: یاسمین حسینی / طراح جلد: محمد جهانی مقدم
لیتوگرافی: ترنج / چاپ: سخافی: رفاه
نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰ / پراژ: ۱۱ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۲۸۸-۸

نشر
نیماژ

فروشگاه مرکزی: خیابان کریم‌خان زند، خیابان خردمند جنوبی، نبش کوچه‌ی ...
کتاب‌فروشی فراموشی / تلفن: ۸۸۸۴۲۰۶۰
فروشگاه: خیابان شریعتی، نرسیده به خیابان دولت، شماره ۱۴۸۵
تلفن: ۲۳۶۰۲۵۵۵
دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان شهدای زاندارمری،
شماره ۸۸، تلفن: ۶۶۴۱۱۴۸۵

حق چاپ و نشر انحصاراً محفوظ است
اینستاگرام: Nimajpublication
Site: www.nimaj.ir Email: nashr.nimajh@gmail.com
۰۹۱۹۵۱۴۴۱۰۰

یادداشت مترجم

کارلوس روئیث ژافون^۱، در بیست و پنجم سپتامبر ۱۹۶۴، در بارسلون به دنیا آمد. زمانی که بیش از چهارده سال داشت، نخستین کتابش را نوشت که پانصد صفحه داشت. در نوزده سالگی به فرانسه فرستاده شد. کارهای تبلیغاتی روی بیاورد، اما خیلی در این حوزه دوام نیاورد و ترجیح داد رمانت بنویسد. او را صرف نوشتن رمان کند. سال ۱۹۹۳، زمانی که نام «شاهزاده‌ی مه» منتشر کرد که «یزه» ادبی^۲ همان سال را نصیب نویسنده کرد. سپس نوبت به دو اثر دیگر با نام‌های کاخ نیه مشب و دیشنایی‌های سپتامبر رسید. چندی بعد، این سه اثر در یک مجلد، با عنوان سه گانه‌ی ... منتشر شد.

در ۲۰۰۱، رمان سایه‌ی باد را منتشر کرد که به سرعت یکی از پدیده‌های ادبی بین‌المللی شد. سپس نوبت به بازی فرشتگان رسید که خواننده را روانه‌ی «دنیای گورستان کتاب‌های از یاد رفته» می‌کند. «زندان‌ی آسمان» اثر «ایونا» است.

آثار ژافون به بیش از پنجاه زبان ترجمه شده، جایزه‌های متعددی برای نویسنده به همراه آورده و در پنج قاره میلیون‌ها خواننده را تسخیر کرده است. او از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۶ در لوس آنجلس زندگی می‌کرد و سپس به کالیفرنیا نقل مکان کرد.

ژافون در کنار کار اصلی‌اش فیلمنامه هم می‌نویسد. وقتی روزنامه‌نگاری از او پرسید که آیا روزی یکی از رمان‌هایش در سینما دیده خواهد شد، او گفت: «هرگز! این چهار کتاب تاریخ ادبیات هستند و آن‌گونه هم ساخته شده‌اند. به هیچ وجه بد نیست که از رمان‌ها اقتباس سینمایی بشود، ولی تا جایی که به من مربوط می‌شود، آن‌ها به همین شکل بهتراند. شاید علتش این باشد که با آن‌سوی دکور آشنایی دارم... نمی‌خواهم همه چیز را باهم مخلوط کنم. یگانه‌دلیلی که ممکن است خطا بردارم شاید به دلایل مالی باشد.»

1. Carlos Ruiz Zafón

2. Edebé

روز مارینا^۱ به من گفت که ما فقط چیزهایی را به یاد می‌آوریم که هرگز اتفاق افتاده‌اند. باید ابدیتی بگذرد تا سرانجام به معنای این کلمه‌ها پی ببرم. ولی بهتر است از ابدایی شروع کنم که در این داستان پایان به شمار می‌رود.

در سال ۱۹۰۰ است یک هفته از دنیا ناپدید شدم. طی هفت روز و هفت شب هیچ‌کس ندانست که با هستم. دوستان، رفیقان، معلمان و حتی پلیس به دنبال این فراری گشتند که برخی که آن‌ها را می‌دانستند به یارانشان یا ناگهان دچار فراموشی شده و در خیابان‌های بدنام گم شده است.

یک هفته بعد، پلیسی شخص را که من را شناخته است. ظاهر من با پسر بچه‌ای ناپدید شده تطبیق می‌کرد. مرد مشکوک مانند روحی معذب که در کلیسایی از آهن و مه بگردد، در گار دو فرانس^۲ ول می‌گشت. من در بالاحتیاط شبیه یکی از زنان سری نوار^۳ پیش آمد. از من پرسید آیا نامم اوسکار^۴ است و آیا پسر بچه‌ای هستم که بدون گذاشتن ردپایی از مدرسه‌ی شبانه ناپدید شده‌ام. من بی‌آن‌که دندان‌ها را از روی هم بردارم تأیید کردم. بازتاب طاق ایستگاه را در شیشه‌ی عینکش به یاد می‌آورم. روی نیمکتی در سکو نشستیم. مأمور پلیس، به آرامی، سیگاری روشن کرد. آن را بی‌آن‌که به لب ببرد به حال خودش گذاشت که تمام شود. گفت که خیلی آدم‌ها منظره هستند و می‌خواهند از من سؤال‌هایی بکنند، و من باید آمادگی پیدا کنم تا پاسخ‌های خوبی به آن‌ها بدهم. من باز تصدیق کردم. ضمن این‌که براندازم می‌کرد به چشم‌هایم نگاه کرد. گفت:

1. marina

۲. Série noire: عنوان یک مجموعه کتاب پلیسی از انتشارات گالیمار است. م.

3. Óscar Draí

«اوسکار گاهی نقل حقیقت فکر خوبی نیست.» چند سکه به من داد و خواست که به مدیر مدرسه تلفن کنم. منتظر ماند که کارم را تمام کنم، سپس برای کرایه‌ی تاکسی به من پول داد و بخت خوبی برایم آرزو کرد. از او پرسیدم از کجا می‌داند که دوباره ناپدید نمی‌شوم. مدت درازی نگاهم کرد و بعد به همین پاسخ اکتفا کرد: «فقط کسانی ناپدید می‌شوند که جای رفتن دارند.» تا خیابان بدرق‌ام کرد و در آن‌جا بی‌آن‌که چیز بیشتری از من پرسد با من وداع کرد. اسم که بر پاسبه‌نو کولون^۱ دور شد. دود سیگار دست نخورده‌اش مانند سگ وفاداری همیشه می‌کرد.

آن روز، شبح کانی^۲ در آسمان بارسلون در زمینه‌ای لاجوردین که چشم را می‌آزرد، پیکره‌های از اب‌های ناممکن تراش می‌داد. برای رسیدن به مدرسه سوار تاکسی شدم. حدس می‌زدم چگونه اعداد در آن‌جا منتظرم است.

چهار هفته‌ی تمام اسم‌ها را وانشناس‌های مدرسه با پرسش‌هایشان من را بمباران کردند تا رازم را بر آن‌ها آشکار کنم. دروغ گفتم و به هر کدام پاسخی دادم که می‌خواست بشنود یا چیزی گفتم که نمی‌توانست بپذیرد. زمان‌های گذشته، سرانجام همه وانمود کردند که ماجرا را فراموش کرده‌اند. من هم سرمشق آن‌ها پیروی کردم. هرگز حقیقت آن‌چه را که روی داده‌بود به کسی نگفتم.

آن موقع نمی‌دانستم که اقیانوس زمان خاطره‌های را که در آن دفن کرده‌ایم، دیر یا زود، به ما باز می‌گرداند. پانزده سال بعد، خاطره‌ی آن روز بازگشت. سربچی سرگردان در مه‌گار دو فرانس را از نو دیدم و نام مارینا دوباره، مانند جراحی‌تلاش‌ها، به یاد آمد.

همه‌مان رازی داریم که در اعماق روح‌مان در به رویش قفل کرده‌ایم. از سن این است.

1. Paseo Colon

۲. Gaudi (۱۸۸۲-۱۹۲۶): پیکر تراش، نقاش و آرشیکت شهری اسپانیایی، که اصول آکادمیک نورآلیستی را نپذیرفت و با استفاده از خاطره‌های هنرهای قرون وسطایی، بیزانس، اسلامی و گوتیک سبکی خاص خود آفرید. م.